



مسابقه‌ی طناب‌کشی



در مدرسه‌ی کوچکی، بچه‌ها مشغول آماده شدن برای مسابقه‌ی طناب‌کشی بودند. همه هیجان‌زده بودند و می‌خواستند تیم‌شان برنده شود. اما یک مشکل بزرگ وجود داشت: چطور تیم‌ها را انتخاب می‌کردند؟ همه دوست داشتند با دوستانشان در یک تیم باشند، اما تعداد بچه‌ها باید مساوی می‌شد تا مسابقه‌ی عادلانه‌ای برگزار شود.

آقا معلم با لبخندی گفت: بچه‌ها، من یک راه حل جالب برای این مشکل دارم. ما از یک کیسه‌ی جادویی استفاده می‌کنیم!

همه با تعجب به آقا معلم نگاه کردند. آقا معلم کیسه‌ای را از کلاس بیرون آورد. کیسه پر از مهره‌های آبی و قرمز بود. نیمی از مهره‌ها آبی و نیمی دیگر قرمز بودند.

آقا معلم توضیح داد: در این کیسه، به تعداد شما بچه‌ها مهره وجود دارد. ۱۲ مهره آبی و ۱۲ مهره قرمز. هر کدام از شما نوبت می‌زنید و یک مهره از کیسه برمی‌دارید. اگر مهره‌ی شما آبی باشد، در تیم آبی و اگر قرمز باشد، در تیم قرمز قرار می‌گیرید.



بچه‌ها خیلی خوششان آمد. آن‌ها با هیجان دور کیسه جمع شدند. اولین نفری که مهره را از کیسه بیرون می‌آورد کاپیتان تیم می‌شد. طبق لیست دفتر کلاسی علی اولین نفری بود که مهره را بر می‌داشت. او دستش را داخل کیسه برد و یک مهره بیرون آورد. مهره آبی بود! علی با خوش‌حالی فریاد زد: من آبی هستم!

نفر بعدی کاوه بود. او هم یک مهره بیرون آورد. مهره‌اش قرمز بود. او هم با خوش‌حالی به تیم قرمز رفت. به همین ترتیب، همه‌ی بچه‌ها یک به یک مهره‌هایشان را برداشتند. بعضی‌ها آبی شدند و بعضی‌ها قرمز. هر بار که یک نفر مهره‌اش را برمی‌داشت، بچه‌های دیگر با دقت نگاه می‌کردند تا ببینند چه اتفاقی می‌افتد.

بعد از اینکه همه‌ی بچه‌ها مهره‌هایشان را برداشتند، دو تیم مساوی تشکیل شد. تیم آبی‌ها و تیم قرمزها. همه‌ی بچه‌ها با خوش‌حالی به تیم خودشان پیوستند و برای مسابقه آماده شدند. آقا معلم وسط حیاط مدرسه یک خط کشید و به دو تیم گفت: بچه‌ها، اینجا خط وسط زمین مسابقه است. هر تیمی که بتواند تیم دیگر را از خط بگذراند، برنده است. آماده‌اید؟

همه‌ی بچه‌ها با صدای بلند فریاد زدند: آماده‌ایم!

با سوت آقا معلم، مسابقه شروع شد. دو تیم با تمام قدرت طناب را می‌کشیدند. طناب زیر پاهایشان می‌لغزید و خاک زمین به هوا بلند می‌شد. بچه‌های دیگر هم برای تشویق تیم مورد علاقه‌شان فریاد می‌زدند.

در لحظه‌ای حساس، تیم آبی کمی جلو افتاد. اما تیم قرمز دست از تلاش نکشید و با تمام نیرو طناب را به عقب کشید. مسابقه خیلی نزدیک بود و هیچ‌کس نمی‌توانست پیش‌بینی کند که برنده‌ی نهایی چه تیمی خواهد بود.

در نهایت، با یک کشش قدرتمند، تیم قرمز توانست طناب را به سمت خود بکشد و تیم آبی را از خط وسط عبور دهد. همه‌ی بچه‌ها با هیجان فریاد زدند و به تیم قرمز تبریک گفتند.

بعد از مسابقه، همه‌ی بچه‌ها دور هم جمع شدند و به جشن پیروزی پرداختند. آن‌ها با هم بستنی خوردند و بازی کردند. آقا معلم به بچه‌ها گفت: امروز یک مسابقه‌ی بسیار خوب داشتیم. مهم‌ترین چیز این است که همه با هم بازی کردیم و به یکدیگر احترام گذاشتیم. برنده شدن یا باختن مهم نیست، مهم این است که تلاش کنیم و از بازی لذت ببریم.





داستان را خواندی، حالا به سوال‌ها پاسخ بده.

۱) مشکل اصلی بچه‌ها قبل از شروع مسابقه چه بود؟

۲) آقا معلم برای حل این مشکل از چه چیزی استفاده کرد؟

۳) کاپیتان دو تیم آبی و قرمز چه کسانی بودند؟

۴) در نهایت کدام تیم برنده‌ی مسابقه شد؟

۵) آقا معلم بعد از مسابقه چه نکته‌ی مهمی را به بچه‌ها یادآوری کرد؟

۶) تعداد کل دانش‌آموزانی که در مسابقه‌ی طناب‌کشی شرکت کرده بودند، چند نفر بود؟

۷) چه کسری از مهره‌های کیسه، قرمز بود؟

